

در اثرهای تاریخی اشاره‌ها رفته‌است که شخصانی با استعدادی متنهای زیادی را حفظ می‌دانسته‌اند و آنرا از سینه به سینه انتقال می‌داده‌اند. کتاب مقدس نیاکان ما اوستا نیز سالهای دور و دراز حتی بعد به صدمه‌ها گرفتار شدنش نیز شفاهی از نسلی به نسلی می‌گذشت. باباجان غفوراف همچون پژوهشگر دقیق نظر در این باره می‌نویسد: «مدتهای زیادی اوستا مثل دیگر یادگارهای دینی و حماسی هندی و ایرانی، به طور شفاهی که بگانه شکل دقیقاً محفوظ ماندن بود (غیر از تغییرات معینی در تلفظ) نقل کرده می‌شد. این طرز نقل و خوانش باز مدت دور و درازی، پس از ثبت خطی اوستا هم، در اجرای نیایش، تعلیم و غیره، اینچنین در محفوظ ماندن متن عنعنوی آن، اهمیت عمده داشت، [۱۳، ص. ۶۴].

همین نکته را نسبت اوستا پژوهنده این اثر باستانی مردم ایرانی نژاد مری بایس نیز یادآور شده می‌نویسد: «به هر حال اوستا و تفسیر آن (زند) در آن زمانها در شکل پره به طرز شفاهی ادامه می‌یافت [۲، ص. ۱۱۶].

این پژوهنده واقع‌بینانه می‌نگارد که در این اثر رسم و آیین به شکل «سنت ادبیات شفاهی» انعکاس شده‌است: «طوری که در ادبیات شفاهی به نظر می‌رسد، رسوم در این اثر به شکل سوال و جواب (بین زرتشت و اهورامزدا) انعکاس یافته‌است [۲، ص. ۱۱۶]. به گفت مری بایس مشکلات محققان زمان ما هم در همین است که اوستا با سنت شفاهی پیوند بوده، از جانب ساحران از خود شده بود: «مشکلات پژوهندگان زمان ما هم در آن است که همه متون اوستا را به ساحران نسبت می‌دهند» [۲، ص. ۱۱۵]. همین ساحران و دانندگان متون اوستا منبع آثرا به طریق شفاهی و شکلهای گوناگون در آمیزش اسطوره و افسانه‌ها از نسلی به نسلی انتقال دادند. از این رو برای همه‌جانبه آموختن اوستا اسطوره و افسانه‌های مردمان ایرانی نژاد و آن خلقهایی که زیر تأثیر این فرهنگ مانده‌اند، از اهمیت خالی نباشد.

به همین منتهای از نسلی به نسلی به طرز شفاهی گذشته، حکیم بزرگ فردوسی اهمیت جدی می‌دهد و آنها را سالهای دور و دراز گرد می‌آورد، بررسی می‌کند و در نتیجه اساس آن اثر بی‌زوال خود شاهنامه را می‌آفرود. بلی، منشأ اساسی شاهنامه فردوسی همین آفریده‌های شفاهی مردم است که در سراسر کشورهای فارسی‌گویان جهان و همایگان تأثیر خود را گذاشته‌است و بزرگی و حشمت مردم ایرانی نژاد را نشان داده‌است و دوباره در میان این ملت گسترش یافته‌است.

حق به جانب دانشمند فرزانه محمدعلی اسماعیل ندوشن است که نوشته‌است: ما هیچ کتاب دیگری نداریم که تپشهای قلب ایران قدیم را به این روشنی و دقت در خود ثبت کرده باشد. شاهنامه هرچند آمیخته به افسانه باشد، ارزش آن برای شناسایی ایران باستانی از تاریخ بیشتر است؛ چه، تاریخ ثبت یک سلسله وقایع است که بیشتر جنبه مومایی دارند، در حالی که افسانه‌ها آن گونه که در کتابی چون شاهنامه آمده‌اند، کشش و کوشش زنده یک ملت را بیان می‌کند. از خلال شاهنامه، نحوه زندگی کردن و اندیشیدن قوم ایرانی استنباط می‌گردد و ارزش آن به سنجش درمی‌آید [۷، ص. ۲-۳].

شاهنامه حکیم فردوسی برای آموختن تاریخ، فلسفه، فرهنگ، زبان و ادبیات نیاکانمان چه در گذشته و چه در امروز و چه در آینده گنجی است تمام‌شدنی که به این گنج ما باید از هر جانب نزدیک شویم و مردم را برای استفاده از آن روانه سازیم، تا هر فرد راه گم‌زده بی‌سرمایه معنوی از آن گنج به مقدار توانایی خود بردارد و آنرا برای آبادی فرهنگ والای ایرانی نژادان صرف نماید. به نظر بنده در جهان یگان اثری که به مثل شاهنامه این قدر در میان مردم زیاد گسترش یافته باشد، وجود ندارد. برای تصدیق این فکر ما باید به بررسی آن مشغول شویم. خود جستار و گفتار راجع به این مسئله زمان زیاد می‌خواهد و در چندین رساله علمی باید تحقیق شود.

به شاهنامه در گذشته و امروز هم مردم و هم اهل نظر با مهر می‌نگرند. در دوام هزار سال آخر در تاریخ مردمان ایرانی نژاد سده‌ای نیست که فرهنگیان به این اثر رو نیاورده باشند، سده‌ای نیست که این اثر ورد زبان مردم نباشد. ولی در صدساله‌های پیش پژوهشگران به ارتباط «فرهنگ مردم به شاهنامه» با دید علمی نمی‌نگریستند. و حال آنکه در باره بعضی ادیبان خارجی دهها اثر فقط به راجع مردمیت آنان تألیف شده‌است. مثلاً روسها در باره دپوشکین و آفریده‌های مردم «اثرهای زیادی نوشته، گشته و برگشته این مسئله را مورد آموزش قرار می‌دهند. ولی هر ادیب کلاسیک ما که آثارش سراسر با فرهنگ مردم در آمیزش است تاکنون جداً پژوهش نگردیده‌است. اگر در واقع اثرهای ادیبان نیاکان را به طور گسترده تحلیل و تحقیق نماییم، قریب در آثار همه آنها یک پیوند ناگستنی را با فرهنگ مردم می‌بینیم. این نکته بررسی دقیق را انتظار است.

خوشبختانه زنده یاد استاد انجوی شیرازی یکی از اولین پژوهشگرانی بود که با سروری ایشان مدارک فراوانی در باره فردوسی و شاهنامه او از سراسر کشور ایران معاصر گردآوری و بخشی از آن در ۳ جلد زیر عنوان «فردوسی‌نامه» چاپ شد. جلد اول این مجموعه «مردم و فردوسی» [تنگ. ۳]، جلد دوم «مردم و شاهنامه» [تنگ. ۴]، جلد سوم «مردم و قهرمانان شاهنامه» [تنگ. ۵]، نام دارد که

در پیشگفتار جلد دوم او با محبت زیاد می‌نویسد: «شاهنامه حکیم فردوسی از آغاز به صورت معتبرترین سند هویت و خصصتهای قومی و عامل تقویت روحی مردم ایران شناخته شده‌است. این آیین صاف و روشن افتخارات گذشته، مجد، عظمت و فرهنگ ایران را منعکس کرده، در برابر دیدگان مردم قرار داده‌است. ویژگی و برتری این آیین در آن است که فرهنگ اصیل بی‌غش دورانی را منعکس کرده که غبار پای تازیان و سم ستوران مغول بر آن ننشسته، و طرفه آن که مردم این سرزمین آنچه در این آیین دیده‌اند، چنان دوست داشته‌اند که همانهارا بازسازی کرده‌اند و کتاب حاضر نمونه‌های از آن بازسازیهاست» [نگ. ۴، ص. شش، هفت].

«فردوسی‌نامه» انجوی شیرازی مدارک مهم علمی است برای باز هم خویش و بیشتر آموختن شاهنامه که در عین زمان راجع به آن بحث نخواهیم کرد.

ما در این گزار کوچک خود وضع امروزه شاهنامه را در اساس مواد در دست داشته‌امان به طور مختصر در میان تاجیکان بعضی مناطق آسیای مرکزی از نظر گذرانیده، به این وسیله در آینده، برای گردآوری بیشتر متنهای شفاهی شاهنامه از بین مردم پژوهندگان را جلب کردن می‌خواهیم. تا در این زمینه نیز بررسیها صورت بگیرد.

طوری که بزرگسالان می‌گویند شاهنامه خوانی و نقل آن در سده‌های گذشته و اولهای سده بیست در این مناطق خیلی رایج بوده‌است. اما در ده‌ساله‌های آخر بعد روز تا روز بیشتر به روزگار مردم وارد گردیدن وسایل تکنیک برابر دیگر ستهای شفاهی مردم نقل داستانهای شاهنامه سال تا سال کاهش می‌یابد. خوشبختانه پژوهشگران در طول ۴۰-۵۰ سال اخیر نمونه‌هایی از گفته‌های مردم را گردآوری کرده‌اند که حالا در بایگانی پژوهشگاه زبان و ادبیات به نام رودکی فرهنگستان تاجیکستان نگهداری می‌شود. سال ۱۹۹۶ این مواد از جانب فولکلورشناسان شیرمحمدیان و عابدزاده زیر عنوان «قصه‌ها پیرامون فردوسی و قهرمانهای شاهنامه» چاپ شد [نگ. ۱۲].

این مجموعه بیشتر از ۳۰ متن را با عنوانهای زیرین در بر می‌گیرد: «فردوسی در صحبت شاعران»، «تخلص فردوسی»، «دعوت شدن فردوسی به دربار»، «تیمور لنگ در سر قبر فردوسی»، «هر آن کس که شاهنامه خوانی کند»، «ثمر قرائت شاهنامه»، «افسانه افراسیاب»، «قلعه افراسیاب»، «قلعه زال زر»، «رستم و زال»، «آوازه رستم به از رستم»، «رستم و دیوها»، «سر قبر رستم»، «کمان رستم»، «چراگاه رخس»، «میغ روح سهراب» و غیره.

هر کدام این متنها از بگان جهت به فردوسی و هم به شاهنامه‌گرانی او و هم قهرمانهایش صمیمیت بی‌انتهاست از جانب مردم تاجیک که در این باره تهیه گران مجموعه نیز چنین یاد آور می‌شوند: «این همه روایتها و افسانه‌های دلخواه مهرنامه خلق بر بزرگ مرد سخندان، شاعر شاعران، به یک از برجسته‌ترین نماینده ادب فارس و تاجیک ابوالقاسم فردوسی می‌باشند. این اثرها را یک نوع ظهورات احساسات قدرشناسی از خدمتهای شایسته فردوسی و پاس داشتن نام و خاطر نیک او از طرف هم‌وطنانش باید پنداشت. آنها اثرهایی اند که برای تکمیل دنیای افسانه‌های شاهنامه ایجاد گردیده‌اند و در مورد شناخت پهلوهایی مختلف روزگار فردوسی و شخصیت او مساعدت می‌نمایند» [۱۲، ص. ۱۰].

متأسفانه در سالهای آخر جمع‌آوری اثرهای فولکلوری از مناطق آسیای مرکزی نهایت کم است. امروزه متنها زیادی که در حافظه بزرگسالان روز تا روز برابر فوت آنها به دست فراموشی می‌رود. از این رو ما تصمیم گرفتیم که طی چند سال آخر، بین مردم رویم و تا هستی امکان متنهای شفاهی را در باره شاهنامه گرد آوریم.

مشاهده‌های ما اساساً در مناطق اطراف شهر دوشنبه، وادی حصار، شهر بخارا، ناحیه بایسون صورت گرفت. در نتیجه سفرهای پژوهشی معلوم گردید که در کنار تمام ستهای باستانی نیاکان به مثل تاکنون مقدس نگاه داشتن آتش در بخارا تا چند زمانی پیش شاهنامه خوانی نیز موجود بوده‌است. شاهنامه را در بخارا در محلس و محفلها می‌خوانده‌اند و هم داستانهای آنرا با مهارت بلند بیان می‌کرده‌اند.

طوری که برای بنده بزرگسالان بخارا عارف بابا (تولد ۱۹۰۷)، مظفرخوجه (تولد ۱۹۲۵)، سید محمود قاسم اف (تولد ۱۹۳۷) و دیگران گفتند تا همین نزدیکیها شاهنامه خوانی و در بعضی شبها نقل حکایتهای شاهنامه در میان مردم بخارا رایج بود. مردم با ذوق به کارنامه‌های قهرمانان این اثر گوش می‌دادند و معرفت خود را بالا می‌بردند. ما در سفرهای خود در کنار دیگر آفریده‌های شفاهی مردمی، از بخارا افسانه و روایتی راجع به قهرمانان شاهنامه ثبت کردیم. مثلاً افسانه «رستم داستان و اسکندر»، «روحانیت رستم به حضرت علی»، «کاسه رستم»، «بیانه رستم و آخور اسب رستم»، «قمچین رستم»، «ارک بخارا را سیاوش ساخته‌است»، «سیاوی ولی» و مانند این. بعضی این روایتها به گونه دیگر در مجموعه «قصه‌ها پیرامون فردوسی و قهرمانهای شاهنامه» آمده‌است. اگر هر کدام آنها را از نگاه متن‌شناسی علم فولکلورشناسی از نظر گذرانیم ویژگیهای خاصی را می‌بینیم که این ویژگیها همانا مهر بیشتر مردم را نسبت اثر دوست‌داشته‌اشان شاهنامه جلوه گر می‌سازد.

خیلی جانب است که مردم بخارا به سیاوش همچون یک شخص ولی یعنی غیب‌دان احترام دارند و در آمدگاه ارک بخارا که آنرا گویا سیاوش ساخته است، چند ده ساله پیش پلته چراغ و یا شمع می‌گذاشتند. به این وسیله از روح او برای یگان مشکل خود مدد می‌جستند. این نکته را برای ما پیرزنان نورانی بخارا، رجب‌اوا سلامت آی (تولد ۱۹۱۲)، سفرای شیرعلی باج‌گیر (تولد ۱۹۱۶)، قره‌بوا همراه (تولد ۱۹۲۱)، رجب‌اوا مطلب (تولد ۱۹۲۵)، فاضل‌اوا محبه (تولد ۱۹۳۵) و دیگران گفته‌اند. ما روایتی را که گویا ارک بخارا را سیاوش ساخته است در مجله مردم‌گیا چاپ کرده بودیم که این است: «همین خیل روایت است که ارک را سیاوش ساخته است، پس کیکاوس. وقتی که مادر سیاوش وفات می‌کند کیکاوس زن دیگر می‌گیرد و این زن جوان به سیاوش عاشق می‌شود. سیاوش مجبور می‌شود که از ایران به توران بیاید، در این جا او به دختر افراسیاب عاشق می‌شود.

افراسیاب در نزد سیاوش یک شرط می‌گذارد که در نزد پای سیاوش یک پوست شتر را پرتافت می‌گوید که همین خیل شهر ساز که در بالای همین پوست بُرد. سیاوش کمی فکر کرده، بعد همان پوست شتر را به تسمه‌چه‌های باریک بریده، تسمه‌ها را به همدیگر پیوست کرد و به میدانی که در نتیجه همین پیدا شد، ارک را ساخت...» (۱، ص. ۷۶).

تقریباً همین گفته مردم را بیشتر از هزار سال پیش ابوبکر محمد بن جعفر نرسخی در کتاب خود «تاریخ بخارا» نیز آورده است: «...سبب بنای کهن دژ بخارا یعنی حصار ارک بخارا آن بود که سیاوش بن کیکاوس از پدر خویش بگریخت و از جیحون بگذشت و نزدیک افراسیاب آمد. افراسیاب او را بنواخت و دختر خود را به زنی به وی داد. و بعضی گفته‌اند که جمله ملک خویش را به وی داد. سیاوش خواست که از وی اثری ماند در این ولایت، از بهر آن که این ولایت او را عاریتی بود. پس وی این حصار بخارا بنا کرد و بیشتر آن جای می‌بود...» (۸، ص. ۲۳).

بنگرید این دو روایت چگونه با هم شباهت دارند. ما این را از شخصان بسیاری در بخارا شنیده در کاست ضبط کردیم، یعنی از همین یک نمونه هم معلوم می‌شود که گاه افسانه و روایت‌های قدیمی نیز برای فهمیدن واقعیت تاریخی نیز یاری می‌رسانند. اگر روایت سیاوش در دوام سده‌ها وارد زبان مردم باشد و حقیقت تاریخی را تصدیق کند، روایت‌های راجع به «کاسه رستم»، «پاله رستم» و «خور اسپ رستم»، «قمچین رستم» و امثال این حشمت و بزرگی و شهرت قهرمان ملت مردم ایرانی نژاد - رستم را با مبالغه، اغراق نشان می‌دهد که او از همه پهلوانهای جهان بالاتر است.

بخشی از افسانه و روایت‌ها را ما از ناحیه بایسون جمهوری ازبکستان ضبط کردیم. افسانه «رستم داستان» (تنگ. ۹، ص. ۲۲۶-۲۳۱). به افسانه «رستم داستان و اسکندر» که از بخارا ضبط کرده بودیم، شباهت دارد. در این افسانه راوی اسکندر را تا به سر قبر پهلوان جهان رستم داستان می‌کشاند که در آرزوی دیدنش بود. خود همین غایب بلند که شاهی به مثل اسکندر به دیدن قبر رستم می‌رود، بلندی غرور ملی مردم ایرانی نژاد را نشان می‌دهد. شاه کشور بیگانه بعداً وصیت‌نامه و خزینه زیر قبر رستم را گرفته، گویا دیوار چین را از همین مبلغ ساخته بوده است. (تنگ. ۹، ص. ۲۲۶-۲۳۱).

در دیبه پسرخی ناحیه بایسون نقل داستانهای شاهنامه حکیم فردوسی به حکم عنعنه در آمده بود. در هفتاد سال اول سده بیست پیرمردانی بودند که نه تنها داستانهای شاهنامه را بیان می‌کردند، بلکه پارچه‌های آنرا از یاد می‌دانستند. ملاشریف (تولد ۱۸۸۶، وفات ۱۹۷۲)، جوره کمال (۱۹۲۱-۱۹۹۷)، در ناحیه بایسون از آن شخصانی بودند که برای نقل داستانهای شاهنامه عشق و علاقه زیاد داشتند. مثلاً جوره کمال در آن لحظاتی که از شاهنامه داستانی را حکایه می‌کرد از جایش نیم‌خیز می‌شد، با صدای بلند سخن می‌گفت، در موردهای ضروری به مانند رستم، سهراب، اسفندیار، سیاوش، برزو و دیگران نعره می‌کشید. خصوصاً هنگام روایت «رستم و سهراب»، در آخر داستان برابر رستم بر سوگ فرزند دل‌بلندش سهراب گریه می‌کرد.

اگر در افسانه‌ها قهرمان رقیبش را بر زمین زند، جوره کمال: «یا رستم داستان!!!» گویان ندا در می‌کشید و حالت به زمین چپه کردن حریف را با اشارت دستانش به شنوندگان نشان می‌داد. حتی با آواز اسپ تقلیدکنان شبیه می‌کشید. هنگام بیان متن، فریاد، ندا، خطاب، داد و بی‌داد، قه‌قه خنده زدن، به حالت گریه درآمدن و امثال این یکی از خصوصیت‌های او بود که همان نغز و واقعی سستی که امروز در ایران هستند، به خاطر می‌آورد. او برای جلب توجه شنونده و یا باز هم نشان‌رس نمودن نقل خود گاهی آهنگ گفتارش را دیگر می‌کرد، چند ثابته‌ای به شنونده نگریسته، ساکت می‌ماند و بعداً «هه!»، «آری!» گویان به نقلش ادامه می‌داد. صد افسوس که همه روایت‌های این پیرمرد ذکی را ضبط نکرده او از عالم درگذشت.

حالا همین سنت شاهنامه‌خوانی و بیان داستانهای آنرا فرزندان ملاشریف - رحیم شریف (تولد ۱۹۲۵) و واحد شریف (تولد ۱۹۴۱)، ادامه می‌دهند که در این باره ما در مقاله علیحه سخن خواهیم کرد.

طوری که در یکی از روایت‌های مجموعه «فردوسی‌نامه» انجری شیرازی که در ۶ نمونه چاپ شده است، مشاهده می‌نمایم، رستم در نزد حضرت علی و سلیمان مغلوب است (۴، ص. ۱۱۶-۱۲۷). اما جالب آن است که در روایت ما که چندین نسخه هست، حضرت علی از روحانیت رستم به لرزه می‌آید و حضرت محمد به علی می‌گویند که «کار رستمانه کردی».

در باره رستم و اسفندیار روایت‌های زیادی موجود است. در یکی از آنها رستم ۱۲ ساله به اسفندیار غالب می‌آید و طبق گفته راوی از نور چشم اسفندیار گیاه می‌روید که آنرا هزاراسپند می‌نامند و گویا به هزار درد انسان شفا می‌بخشد. با نام قهرمان‌های شاهنامه در مناطق گوناگون آسیای مرکزی روایت‌هایی وامی‌خورند که تاکنون گردآوری نشده است که این وظیفه هر یک فرهنگ‌دوست است. هنوز ضرب‌المثلها، تعبیرها و دیگر ستهایی موجودند که در آنها حتماً از قهرمانان شاهنامه یادآور می‌شوند. مثلاً اگر زنی هنگام تولد فرزند جسماً بزرگی به دنیا آرد و زنده ماند، در بعضی روستاها نام فرزند را اگر پسر باشد، رستم می‌گذارند و پیره‌زنها می‌گویند: «رستم، رستم»، یعنی از مرگ نجات یافتیم. با تأسف سال تا سال جوانها با پیدا شدن وسایل تکنیک به ستهای گذشته چندان اهمیت نمی‌دهند، بلکه آنها روز تا روز به فرهنگ مدرن رو می‌آورند. با وجود این حالا هم بزرگسالانی هستند که افسانه و روایت‌هایی را از شاهنامه در یاد دارند یا که چون عادت نسبت تمدن گذشته، با احترام می‌نگرند. به همین طریق حالا دیر نیست که به گردآوری مواد بیشتر مشغول شویم. برای این دستگیری عاشقان شاهنامه ضرور است. در آخر از پژوهندگان تمنا می‌کنم که به چند نکته مهم توجه ظاهر نموده، برای شاهنامه‌شناسی قدمهای جدی تازه گذارند:

۱. برای باز هم به طور گسترده‌تر آموختن شاهنامه یک کتاب‌نامه‌ای در سطح جهان مرتب ساخت که همه آثار در باره شاهنامه چاپ شده را (چه روزنامه، چه مجله، چه کتاب) در تمام جهان در گیرد.
۲. به اشاره‌های زیاد فردوسی همچون سند اساطیری، تاریخی دقت مخصوص داده، به جهتهای مردم‌نگاری آن بیشتر اهمیت داد و در این باره مشغول پژوهش جداگانه‌ای شد. البته ما می‌دانیم که پژوهشندگان شاهنامه در اثرهایشان عاید به ستهای مردمی اشاره‌های زیاد کرده‌اند. اما این مسئله به طور علیحده بررسی شود و همچون حماسه واقعاً ملی بودن شاهنامه گشته و برگشته برای نسلهای آینده، باید تأکید گردد.
۳. تأثیر شاهنامه فردوسی به تمدن مردمان دیگر باید مورد آموزش قرار گیرد، چونکه امروزها داستانها و نامهای قهرمانان شاهنامه در میان مردمان زیاد عالم پهن شده است، زیر تأثر وی اثرهای زیادی به وجود آمده است.
۴. شاهنامه بعد درگذشت فردوسی چه راهی را طی نموده است. هم در مأخذها و هم در بین مردم آموخته شود. از این رو یکی از مسئله‌های نهایت مهم و همیشه مفید این گسترش شاهنامه در بین مردم است. چونکه اثر قبل از همه برای خواندن و به مردم تأثیر رسانیدن ایجاد می‌شود. مردم ایرانی‌نژاد در هر لحظه مشکلات تاریخی به شاهنامه رو آوردند و از آن سبقها گرفته‌اند.
۵. برای گردآوری گفته‌های مردم پژوهندگان از آسیای مرکزی، افغانستان و ایران بیشتر و زودتر مشغول شوند. هر قدر ما از میان مردم مدارک زیادی را گرد آوریم، همان قدر شکوه شاهنامه را و فرهنگ باستانی‌مان را باز هم بیشتر درک می‌کنیم. اگر به این کار زودتر دست نزنیم، شاید پس از ۱۰-۲۰ سال دیگر دیر شود!

فهرست منابع

۱. ارک بخارا را سیاوش ساخت. مجله «مردم‌گیاه»، ۱۹۹۴، شماره ۱-۲.
۲. بایس مری. زرتشتیان. باوری و آیین. مسکو، ۱۹۸۸، (به روسی).
۳. انجوی شیرازی. فردوسی‌نامه. مردم و فردوسی. جلد ۱. تهران. انتشارات علم، ۱۳۶۹.
۴. انجوی شیرازی. فردوسی‌نامه. مردم و شاهنامه. جلد ۲. تهران. انتشارات علم، ۱۳۶۹.
۵. انجوی شیرازی. فردوسی‌نامه. مردم و قهرمانهای شاهنامه. جلد ۳. تهران. انتشارات علم، ۱۳۶۹.
۶. کاسه رستم. مجله «مردم‌گیاه»، ۱۹۹۴، شماره ۱-۲.
۷. ندوشن محمدعلی اسلامی. زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. چاپ سوم. سال چاپ نامعلوم.
۸. نرشخی ابوبکر. تاریخ بخارا. دوشنبه: دانش، ۱۹۷۹.
۹. رستم داستان (گردآوری ر. رحمانی). مجله «مردم‌گیاه»، ۱۹۹۵/۹۶، شماره ۱-۲. ص ۲۲۶-۲۳۱.
۱۰. پیاله رستم و آخور اسپ رستم. مجله «مردم‌گیاه»، ۱۹۹۴، شماره ۱-۲.
۱۱. قمچین رستم. مجله «مردم‌گیاه»، ۱۹۹۴، شماره ۱-۲.
۱۲. قصه‌ها پیرامون فردوسی و قهرمانان شاهنامه. (تهیه ب. شیرمحمدیان و د. عابدزاده). دوشنبه: پیوند، ۱۹۹۶.
۱۳. غفوراف ب. تاجیکان. تاریخ قدیم‌ترین، قدیم و عصرهای میانه. کتاب یکم. دوشنبه: عرفان، ۱۹۸۳.